



KIM eNews / Dec. 15, 2000



## از آزادی بی قید و شرط «قلم، بیان و اندیشه» دفاع کنیم!

✉️ **خاطرات آیت الله منتظری (بخش سوم)**

منبع: [www.montazeri.com](http://www.montazeri.com) سایت



◀◀ (فصل دوم)

### ◀◀ فصل دوم: قم، حوزه علمیه و آیات

(۱۳۲۶ - ۱۳۲۰ ه.ش)

× مهاجرت به حوزه علمیه قم

× اساتید و تحصیلات

× تدریس دروس سطح و علم کلام

× آشنایی با مرحوم شهید مطهری

× زعامت و مرجعیت آیات ثلاث

◀◀ مهاجرت مجدد به حوزه علمیه قم

س: چگونگی آمدن مجدد حضرتعالی به حوزه علمیه قم برای بار دوم و علت و تاریخ آن را بیان فرمایید، و بفرمایید که این مرتبه در چه مکانی مستقر شدید و هم حجره‌ایهای شما چه کسانی

بودند؟

ج: دفعه اول که به قم آمدم و حدود ده ماه ماندم در سنه ۱۳۱۴ ه.ش بود، بعد رفتم اصفهان، پنج شش سال اصفهان بودم، در اصفهان شرح لمعه و قوانین و قسمت زیادی از رسائل و یک مقدار از مکاسب را خواندم، آقای حاج شیخ جعفر شمس گیلانی که الان امام جمعه لنگرود است با آقای حاج آقاباقر خوانساری فرزند مرحوم آیت الله حاج سید محمدتقی خوانساری که الان در مسجد امام تهران پیشنهاد است آمدند اصفهان، تصادفا آمدند حجره ما و من با آنان حسابی مانوس شدم، حاج شیخ جعفر شمس فردی خوش ذوق و خوش استعداد بود شعر هم می گفت، یک روز صحبت شد گفتند شما چرا اصفهان مانده ای؟ گفتم خوب دیگر، گفتند نه شما بیایید برویم قم، شما در قم بهتر می توانی درس بخوانی، در اصفهان آقای حاج آقاباقر پیش من یک مقدار «شرح نظام» را شروع کرده بود به خواندن و از درس من خوشش آمده بود، اصرار کرد که شما حتما باید به قم بیایید، بالاخره با تشویق این دونفر من بار دیگر به قم آمدم.

### شرکت در درس آیت الله حاج شیخ عبدالرزاق، عمامه گذاری قبل از فرار رضاخان

در مدرسه حاج ملاصادق حجره گرفتم، آقای حاج شیخ عبدالرزاق قاضی در همان مدرسه مکاسب درس می گفت، در درس ایشان شرکت کردم، عمامه هم گذاشتم یعنی عمامه سرم گذاشتند، بعد اتفاقا چند روز بعد برای همین عمامه مرا گرفتند بردند شهربانی، یک چند ساعتی نگه داشتند، و بعد با سفارش مرحوم آیت الله صدر تعهدی گرفتند و گفتند برو، دو سه ماه بعد هم در شهریور ۱۳۲۰ رضاخان از ایران فرار کرد. در همان زمان ما پیش حاج شیخ عبدالرزاق درس می خواندیم، حاج شیخ جعفر شمس هم پیش ایشان درس مکاسب و رسائل می خواند، حاج شیخ عبدالرزاق مرد ملایی بود اما بیانشان کمی سنگین بود.

### شرکت در درس آیت الله داماد و آیت الله بهاء الدینی و آشنایی با شهید مطهری

بعد از مدتی آمدم به مدرسه فیضیه در آنجا یک حجره گرفتم و با مرحوم آقای حاج آقا صدر کلباسی اصفهانی هم مباحثه شدیم، با هم درس آیت الله آقای داماد می رفتیم و مباحثه می کردیم، آقای داماد از اول مبحث اوامر کفایه درس می گفت، بعد حاج آقا صدر رفت مسافرت و من بی هم مباحثه شدم.

بعد تصادفا با آقای مطهری آشنا شدم، ایشان هم می آمد درس آقای داماد، شش هفت نفر بیشتر نبودیم که در درس آقای داماد شرکت می کردیم، ایشان یک روز گفت حاضری با هم مباحثه کنیم؟ گفتم بله، و از آن روز به بعد رفاقت ما با مرحوم شهید مطهری آغاز شد و حدود پانزده سال هم مباحثه بودیم و آن قدر با هم مانوس شده بودیم که یک عده خیال می کردند من خراسانی هستم، افرادی هم خیال می کردند ایشان اصفهانی است، ایشان به اصفهان و نجف آباد می آمد، و اصلا هر چه داشتیم با هم می خوردیم، حساب جدایی نداشتیم، یک مختصر شهریه هم که می دادند مال دوتایی مان بود. همراه شهید مطهری سطح کفایه و یک مقدار زیادی از مکاسب را نزد مرحوم آیت الله آقای داماد خواندیم. مقداری از کتاب رسائل را هم نزد آیت الله آقای حاج آقارضا بهاء الدینی (۱) خواندیم، و درسها را با یکدیگر بحث می کردیم. (پیوست شماره ۲)

× × × پاورقی × × ×

۱- متوفای سال ۱۳۷۶ ه.ش، مدفون در جوار حرم مطهر حضرت معصومه (س).

## ازدواج و تشکیل خانواده

من چون به تحصیل علم علاقه داشتم و با وضع بد اقتصادی که داشتیم ازدواج را مانع از تحصیل می‌پنداشتم لذا به طور کلی ذهن خود را از آن منصرف می‌کردم تا اینکه پس از آشنایی و رفاقت کامل با مرحوم شهید مطهری، برای گذراندن تعطیلی تابستان به اصفهان رفتیم و در مدرسه نیم‌آورد یک حجره گرفتیم و علاوه بر بحثهای رایج حوزوی، در درس نهج‌البلاغه مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی شرکت می‌کردیم. یک روز مرحوم مطهری صحبت از ازدواج کرد -ایشان دو سه سال از من بزرگتر بود- و گفت مجرد امر غلطی است، تصمیم بگیریم برای سال تحصیلی هر دو مزدوجا وارد قم شویم، من وضع بد اقتصادی را به عنوان مانع ذکر کردم، ولی ایشان گفتند خدا رزاق است. بالاخره یک صبح جمعه در مدرسه نیم‌آورد من به قرآن تفال زدم، این آیه آمد: «والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قره اعین و اجعلنا للمتقین اماما» (۱)، بعد تفال زدم که آیا مانع از تحصیل من نمی‌شود، این آیه از سوره یوسف آمد: «و کذلک یجتبیک ربک و یعلمک من تاویل الاحادیث و یتم نعمته علیک» (۲)، تفال زدم برای موردی در اصفهان این آیه آمد: «فجعلنا عالیها سافلها» (۳) و برای مورد دیگری در نجف‌آباد این آیه آمد: «تلك الجنة التي نورث من عبادنا من كان تقيا» (۴) که آیه‌ها همه دلگرم‌کننده بودند. بالاخره من به طرف نجف‌آباد و مرحوم مطهری به طرف مشهد و هر دو به قصد ازدواج حرکت کردیم، من به قرارداد عمل کردم ولی ایشان عمل نکردند و عذرهایی ذکر کردند. من پس از تاخیری دوماهه از سال تحصیلی با همسر به قم آمدم و با زحمت زیاد یک اطاق کوچک اجاره‌ای به ماهی سه تومان با زندگی خیلی ساده به‌سختی تهیه نمودم -اصلا همه شهریه من در ماه چهل و پنج ریال بود- مرحوم مطهری می‌گفت تو همیشه سعی می‌کنی در اردا نقاط قم اطاق اجاره کنی، و من می‌گفتم با کمبود بودجه چاره‌ای جز این نیست، و بالاخره پس از گذشت چند سال اولین فرزندم مرحوم شهید محمد را پیدا کردم، و آن هم جریان جالبی دارد: شبی در خواب دیدم صفحه اول بیع مکاسب شیخ را مطالعه می‌کنم، یک دفعه چشم راست من از حدقه خارج شد و روی کتاب افتاد و مع ذلک چشم من می‌بیند، بسیار تعجب کردم، و بعد معلوم شد همان ایام انعقاد نطفه آن مرحوم بوده است که مخفی نماند تناسب خواب با کلمه «قره‌اعین» که در آیه شریفه بود. هنگام تولد آن مرحوم خانواده من در نجف‌آباد و من در بروجرد بودم و از آنجا به مشهد رفتم، پس از مراجعت به نجف‌آباد مواجه شدم با تولد آن مرحوم. جده‌ای داشتم بسیار متدینه بود ولی زمین گیر شده بود و در ایوان کنار اطاق من بود، به من گفت قدر این فرزند را بدان زیرا من در شب تولد او خواب دیدم که دور اطاق تو که بچه در آن متولد می‌شد چهارده معصوم پاک (سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین) حاضرند و دست به دعا برداشته‌اند و برای بچه و خانواده تو دعا می‌کنند، این بود اجمال داستان و چون نقل آن ملازم با تعریف از خود است می‌خواستم نقل نکنم ولی برای حفظ تاریخ و مخصوصا آیه‌های دلگرم‌کننده قرآن آن را نقل کردم. خداوند درجات مرحوم شهید مطهری و مرحوم شهید محمد را عالی فرماید.

××× پاورقی ×××

۱ - سوره فرقان (۲۵)، آیه ۷۴

۲ - سوره یوسف (۱۲)، آیه ۶

۳ - سوره حجر (۱۵)، آیه ۷۴

۴ - سوره مریم (۱۹)، آیه ۶۳

## شرکت در درس اخلاق و منظومه آیت الله خمینی

در همان زمان مرحوم آیت الله خمینی عصرهای پنجشنبه و جمعه در مدرسه فیضیه درس اخلاق می‌گفتند، درس اخلاق ایشان خیلی جاذبه داشت هم طلبه‌ها می‌آمدند هم غیر طلبه‌ها، آن وقت طلبه زیاد نبود، در آن زمان می‌گفتند هشتصد طلبه در حوزه قم وجود دارد، آیت الله خمینی زیر کتابخانه مدرسه فیضیه عصرهای پنجشنبه و جمعه درس اخلاق می‌گفتند، البته در درس اخلاق ایشان عرفان هم زیاد بود چیزهایی از کلمات خواجه عبدالله انصاری می‌گفتند، بیان ایشان بسیار پرجاذبه و خوب بود، از توبه و انابه و معاد مطالبی را می‌فرمود، تا جایی که بسیاری از افراد گریه می‌کردند، درس ایشان برای ما جاذبه زیادی داشت و بسیار سازنده بود و آشنایی من با آیت الله خمینی از همین جاشروع شد، من هنوز درس فلسفه ایشان نمی‌رفتم، ایشان درس فلسفه داشت، منظومه و اسفار می‌گفتند، و درس فقه و اصول نداشتند ولی درس اخلاق ایشان عمومی بود. بازاریها هم می‌آمدند یک عده از بازاریهای بنام که شخصیت بودند اینها هم مقید بودند که بیایند، بسیاری از وعاظ و منبریهای قم هم می‌آمدند، از درس ایشان خیلی خوشمان می‌آمد، گاهی اوقات درس اخلاق که تمام می‌شد من و آقای مطهری می‌رفتیم خدمت ایشان و اگر نظریاتی داشتیم اظهار می‌کردیم، مثلاً یادم هست که یک وقت با ایشان صحبت کردیم که این اختلافی که در قم هست الان سه تا آقا هستند که مریدهایشان با هم اختلاف دارند این چیز بدی است، اگر یک جوری می‌شد که آیت الله بروجردی را از بروجرد دعوت می‌کردند می‌آمدند قم و ایشان زعامت حوزه را به عهده می‌گرفتند این اختلافات کمتر می‌شد، مرحوم آقای خمینی گفتند: «می‌ترسیم سه تا چهارتا بشود!».

بعد ایشان تدریس منظومه را از اول شروع کردند، من و مرحوم شهید مطهری در درس منظومه ایشان شرکت کردیم، این آخرین منظومه ایشان بود و دیگر منظومه نگفتند. شاگردهای ایشان ده تا بیست نفر می‌شدند، ما به صورت جدی این درس را مطالعه و مباحثه می‌کردیم به شکلی که یک سوم منظومه را که خوانده بودیم بعضیها که می‌آمدند درس، من آن قسمت‌هایی را که نخوانده بودند برای آنان درس می‌گفتم، از جمله آن افراد خدا رحمتش کند مرحوم حاج سید یعقوب زنجانی بود، ایشان وقتی آمدند درس آقای خمینی، به من گفت: شما اولش را برای من بگوئید، من از اول منظومه قسمت‌های زیادی را برای حاج سید یعقوب درس گفتم. ما منظومه را تا اول طبیعیات نزد آقای خمینی خواندیم، برخی افراد گفتند این بهترین منظومه ایشان بوده، یعنی خلاصه مطالب اسفار را هم می‌گفتند.

## روش تدریس آیت الله خمینی (ره)

س: روش ایشان (حضرت امام) در تدریس منظومه چگونه بود؟  
 ج: ایشان خیلی خوش بیان بودند و اساس مطلب را برای شاگرد بازگو می‌کردند، در مساله «الفهلویون الوجود عندهم، حقیقه ذات تشکک تعیم» اصل حرف کسانی را که فائلند وجود حقیقت واحده دارای مراتب است به قدری خوب بیان کردند که ما گفتیم اصلاً غیر از این نمی‌شود باشد، من گفتم حاج آقا پس اینها که این همه قائلین به وحدت وجود را تکفیر می‌کنند این که تکفیر ندارد، ایشان گفتند می‌دانی سرش چیست؟ آنها فلسفه را مطالعه می‌کنند و پیش اهلش نمی‌خوانند، اگر پیش اهلش بخوانند و از زبان اهلش بفهمند دیگر تکفیر نمی‌کنند. ایشان یک صفحه منظومه را -مطلبش را- اول خیلی خوب بیان می‌کردند به گونه‌ای که همه نوعاً می‌فهمیدند مگر کسی که استعدادش پایین بود، بیان ایشان سنگین نبود و از اصطلاحات گیج‌کننده پرهیز می‌کردند. من یادم هست یک وقتی تابستان رفتیم اصفهان، در درس مرحوم

حاج شیخ محمود مفید که از علمای اصفهان بود و فلسفه می گفت یک روز شرکت کردیم، دیگر فردای آن روز نرفتیم برای اینکه اصطلاحهای گیج کننده‌ای به کار می برد، اما مرحوم امام مطلب را در سطحی می گفت که همه بفهمند.

س: یعنی ایشان خلاصه درس را اول از خارج می گفتند بعد به عبارت متن می پرداختند؟  
ج: بله، مطالب درس را به طور کامل از خارج توضیح می دادند بعد عبارت را می خواندند، مثلا اگر درس پنجاه دقیقه طول می کشید هفت هشت دقیقه عبارت خواندن بود و باقی وقت مطالب خارج، که مطلب چیست و رد و ایراد آن کدام است، مطالب را هم خیلی مرتب و بادسته بندی می گفتند، برعکس مرحوم آقای داماد (رحمه الله علیه) با اینکه خیلی ملا بودند اما گاهی اوقات اصل مطلب با اشکال قاطعی می شد، لذا گاهی اوقات انسان نمی فهمید که حالا دارند اشکال می کنند یا تایید می کنند.

س: با این حساب حضرتعالی منظومه را دو مرتبه خوانده اید؟  
ج: نه، آنچه در اصفهان پیش آشیخ جواد فریدنی خواندیم قسمت کمی از منظومه بود ولی همه منظومه حکمت را تا اول طبیعیات پیش امام خواندیم و طبیعیات را نیز با مرحوم مطهری مباحثه کردیم.

## شرکت در درس اسفار آیت الله خمینی

آیت الله خمینی یک درس اسفار هم می گفتند که هفت هشت نفر از بزرگان از جمله آقای حاج شیخ عبدالجواد (جبل عاملی خمینی شهری) و آقای حاج آقارضا صدر و آقای حاج آقا عزالدین زنجانی که حالا مشهود است و چند نفر دیگر در آن شرکت می کردند، من و مرحوم مطهری به آقای خمینی گفتیم ما هم بیاییم در آن درس شرکت کنیم چون معمولا می بایست از ایشان اجازه گرفت، به بعضی افراد می گفتند نه صلاحتان نیست، آن وقت ما اجازه گرفتیم مبحث نفس اسفار و معاد جسمانی را شرکت کردیم، اسفاری که ما پیش ایشان خواندیم همین مبحث نفس بود بعد با مرحوم شهید مطهری اول اسفار را با هم مباحثه کردیم، یعنی الهیات بالمعنی الاعم اسفار را با مرحوم شهید مطهری مباحثه کردیم و پیش کسی نخواندیم، البته بعد آن را هم تدریس کردم.

س: در بین فضلا معروف است که حضرتعالی در حکمت هم صاحب نظر هستید، با این سوابقی که خودتان هم بیان فرمودید باید این طور باشد، اول اساتید دیگری که در حکمت و نیز علم کلام و متون علم کلامی که تحصیل فرموده اید اگر داشته اید بیان فرمایید، ثانيا اگر به مطالب جدید و مبناهای تازه‌ای در فلسفه و حکمت اسلامی رسیده اید و در صورت امکان دورنمایی از تحولات فلسفه را تا آن زمان که شما به آن پرداختید بیان فرمایید.

ج: البته من ادعا ندارم که در فلسفه امتیاز خاصی دارم، همان گونه که عرض کردم فلسفه را من اول در اصفهان مقداری پیش آقای حاج شیخ جواد فریدنی خواندم، بعد پیش مرحوم امام منظومه و مبحث نفس اسفار را خواندم، منتها چیزی که هست فلسفه با ذوق من جور در می آمد، فلسفه بیشتر ذوقی و یافتنی است، البته تقریبا ده بیست صفحه شفای بوعلی سینا را هم با مرحوم مطهری نزد مرحوم علامه طباطبایی خواندیم، من این را بگویم که اساسا اگر من چیزی را یاد گرفتم با درس گفتن بوده است، من هم منظومه را چندین مرتبه درس گفتم هم قسمتهای زیادی از اسفار را، حتی مقدار زیادی از اسفار را در زندان اوین درس گفتم و رفقای که بودند شرکت می کردند.

## شرکت در جلسات علامه طباطبایی و چگونگی تدوین اصول فلسفه و روش رئالیسم

الان که مطلب به اینجا رسید بد نیست این مطلب را راجع به چگونگی تالیف کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» مرحوم علامه طباطبایی بگویم. چگونگی و ضرورت تالیف کتاب اصول فلسفه مرحوم طباطبایی این بود که یکی از آقایان - آقای حاج شیخ عبدالکریم نیری بروجردی - رفته بود تهران، در راه با یک دکتر مارکسیست برخورد کرده بود، آمده بود به علامه طباطبایی اظهار کرده بود که این مارکسیستها چنین و چنان می‌گویند، و ایشان تصمیم گرفته بودند که یک چیزی در این ارتباط بنویسند و در میان جمعی برای حک و اصلاح نوشته‌هایشان را بازگو کنند، شب اول مرحوم مطهری رفته بود، شب بعد به من گفت که یک چنین جلسه‌ای شروع شده تو هم بیا، شب دوم من هم رفتم دیدم علامه طباطبایی یک متنی نوشته و آن را می‌خواند و آقایان هم دارند آن را می‌نویسند، در آن جلسه مرحوم آقای مطهری بود آقای حاج شیخ جعفر سبحانی بود آقای امینی بود مرحوم شهید بهشتی بود خلاصه شش هفت نفر می‌شدند، من هم قلم دست گرفتم یک مقدار نوشتم، بعد دیدم اینکه ما عبارت را بنویسیم مطلب دستمان نمی‌آید، گفتم آقا این چه کاری است که شما مطالب را بخوانید و ما بنویسیم، شما بخوانید ما روی مطالب آن بحث و گفتگو می‌کنیم بعد از روی نسخه شما استنساخ می‌کنیم، آن وقتها دستگاه تایپ و فتوکپی در اختیار نبود، یک عده گفتند نه، یک عده گفتند حرف خوبی است، بالاخره تصویب شد، مرحوم علامه یک متنی می‌نوشتند و می‌آوردند روی آن بحث می‌شد بعد بعضی آن را می‌گرفتند استنساخ می‌کردند، من استنساخ هم نکردم، گفتم بعد لابد چاپ می‌شود می‌بینیم. از آن افرادی که خیلی اشکال می‌کرد یکی من بودم یکی مرحوم آقای بهشتی - مرحوم آقای مطهری همیشه این اشکال را به من داشت که چرا این قدر اشکال می‌کنی - خود ایشان هر وقت می‌خواست اشکال کند فکر می‌کرد که به قول خودش یک اشکال بکری باشد ولی من مطلبی که به ذهنم می‌آمد می‌گفتم، گاهی درست در می‌آمد و گاهی استاد جواب می‌داد، اغلب این اشکالها که در اصول فلسفه هست یا مال من است یا مرحوم شهید بهشتی، این دوره اصول فلسفه را که ایشان شبهای پنج‌شنبه و جمعه درس می‌داد من مرتب بودم و این برای ما خیلی مفید بود مخصوصا آن گفتگوهایی که انجام می‌گرفت، البته همه آن بحثها در کتاب منعکس نشده است، و مرحوم مطهری پاورقیهایی که نوشته‌مال بعد است، متاسفانه از آن جلسات نوار گرفته نشد، البته آن وقتها نوار گرفتن خیلی معمول نبود، اگر نوار گرفته شده بود چیزهای مفیدی بود، هم اشکالاتی که می‌شد نوعا اشکالات خوبی بود و هم جوابهای علامه خیلی جوابهای قانع کننده‌ای بود ولی اینها جایی منعکس نیست، البته وقتی مباحثه می‌شد ایشان می‌رفتند اجمال اشکالات و پاسخ خودشان را منعکس می‌کردند اما تمام خصوصیات آن منعکس نشده است.

## تحصیل شوارق نزد آیت‌الله حاج سیداحمد خوانساری

«شوارق» را پیش مرحوم آیت‌الله آقای حاج سیداحمد خوانساری پنج‌شنبه و جمعه‌ها می‌خواندیم، البته ایشان هم از خارج خیلی نمی‌گفت عبارت را می‌خواند گاهی اوقات ما یک سؤال می‌کردیم آن وقت ایشان با یک کلمه جواب می‌دادند، حدود یک سوم شوارق را پنج‌شنبه و جمعه‌ها پیش آیت‌الله خوانساری درس گرفتیم.

## تدریس شرح تجرید و باب حادی عشر در علم کلام

س: ضمن اینکه می‌فرمایید در علم فلسفه و کلام چه تحصیلاتی داشتید بفرمایید که مبنایتان در فلسفه بر اصالت وجود است یا بر اصالت ماهیت و اینکه تفاوت این دو نظریه چیست، و هر یک از این دیدگاهها چه تاثیری در مبانی عقیدتی ما نظیر معاد دارد و همچنین مساله حرکت جوهری؟

ج: در علم کلام باب حادی عشر را با بعضیها مباحثه کردم، نصف بیشتر شرح تجرید علامه را هم در مسجد عشقعلی درس گفتم، سی چهل تاشاگرد داشتم، همان وقت که شرح تجرید را درس می‌گفتم به نظرم می‌آمد که اشکالات زیادی بر آن وارد است، به نظرم می‌رسید مرحوم علامه خیلی سطحی با مسائل برخورد کرده است، از بعضیها پرسیدم گفتند: مرحوم علامه (رحمه‌الله‌علیه) این شرح را در دوران نوجوانی نوشته است، روی همین جهت اشکال خور زیاد دارد. و این مساله که وجود اصیل است و حقیقت واحده دارای مراتب می‌باشد به نظر اینجانب قابل انکار نیست، البته شرح آن در اینجا نمی‌گنجد.

### مساله حرکت جوهری و تجرد روح

اما در مساله حرکت جوهری باید گفت آنچه در مساله معاد موثر است مساله تجرد روح است، مساله تجرد روح را اگر نتوانیم ثابت کنیم در معاد به اشکال برمی‌خوریم، مساله تجرد روح از مسلمات است، روح ظاهرا همان طور که صدرالمتالهین می‌گوید «جسمانیه الحدوث و روحانیه البقاء» است و با حرکت جوهری به مرحله تجرد می‌رسد، به این معنا که روح محصول عالی ماده است، انسان در مقام تکامل به مرحله تجرد می‌رسد، قرآن کریم هم بر این معنا دلالت دارد: «ثم انشاناه خلقا آخر» (۱) همین را که از نطفه شروع شده خلق آخر قرار دادیم، به این معنا که ماده در اثر حرکت تکاملی به اولین مرحله تجرد می‌رسد، بعد مراحل تجرد را طی می‌کند تا می‌رسد به تجرد عقلانی، و مجرد که شد مجرد دیگر باقیست. این گونه نیست که خداوند بدن انسان را که کامل شد یک روح مجرد از یک عالمی بیاورد در این بدن قرار بدهد، اصلا این محال است که یک موجود مستقل مجردی جداگانه بیاید با این ماده جفت بشود، قضیه جسم و جان قضیه راکب و مرکوب نیست بلکه همین ماده است که تکامل پیدا می‌کند و به اولین مرحله تجرد که رسید مراحل بعدی تجرد را طی می‌کند، و مساله معاد هم بر همین اساس مبتنی است اما این بحث مقدماتی دارد که اینجا جای بحث آن نیست.

س: مساله حرکت جوهری که روی آن بحث و گفتگوهای انجام شده اگر امکان دارد مقداری راجع به چگونگی و اهمیت آن توضیحاتی بفرمایید.

ج: حرکت جوهری به این معناست که به طور کلی اعراض نمودهای جوهرند، اعراض چیز مستقلی نیستند و این نمی‌شود که خود جوهر متحرک و متدرج نباشد اما اعراض متدرج باشند، تکامل عرض به تبع تکامل خود جوهر است، تا در ذات تدرج و تکاملی نباشد اعراض تکامل پیدا نمی‌کنند، برای اینکه اعراض وجودشان متحد با وجود جوهر است وجود جدایی ندارد، هر چه ما «نمود» آن را مشاهده می‌کنیم «بود» آن جوهر است، اگر چنانچه جوهر تدرج و تکامل نداشته باشد دگرگونی حاصل نمی‌شود، نمی‌شود وجود هر چیز سرچایش باشد و نمودش تغییر کند، سبب خودش تکامل پیدا می‌کند که رنگش و وزنش عوض می‌شود، اجمالا اعراض وجود جدایی ندارند و وجودشان از مراتب وجود جوهر است، متحد با وجود جوهر هستند، جلوه آن هستند، این یک واقعیتی است که مرحوم صدرالمتالهین کشف کرده است حقیقت هم همین جور است، و اصلا اینکه یک نطفه انسان می‌شود این فقط کم و اعراضش عوض نمی‌شود بلکه صورت نوعیش

عوض می‌شود، در این صورت نطفه تا برسد به مرحله انسانیت دارای یک صورت نوعیه متصله متدرجه متکامله است.

س: اکنون که فرمودید حرکت جوهری به عنوان یک واقعیت در دگرگونی پدیده‌ها نقش اصلی را دارد بفرمایید آیا از این نظریه در فلسفه تاریخ برای بررسی علل انحطاط و زوال یا رشد و تعالی تمدنها و جوامع می‌توان استفاده نمود؟

ج: این مطلبی است که باید در جای خود مورد بررسی قرارگیرد، اجمالا باید گفت در چنین مواردی که اراده انسانها و جو و شرایط خارجی در آن موثر است استفاده از این قانون جای تامل دارد که الان نمی‌توان به بررسی این مساله پرداخت.

××× پاورقی ×××

۱ - سوره مومنون (۲۳)، آیه ۱۴

## ◀◀ حوزه در زمان آیات ثلاث: آیت‌الله صدر، آیت‌الله حجت و آیت‌الله خوانساری

س: لطفاً از سابقه آشنایی خودتان با مرحوم آیت‌الله بروجردی و همچنین وضع حوزه علمیه قم بعد از درگذشت مرحوم آیت‌الله حائری موسس حوزه علمیه قم و قبل از تشریف‌فرمایی آیت‌الله بروجردی و نیز در ارتباط با مراجع ثلاث (۱) آن عصر مطالبی بیان بفرمایید.

ج: در زمان مرحوم آیت‌الله حائری من قم نبودم در حدود ده ماهی آمدم قم بعد رفتم اصفهان و آن زمان که ایشان مرحوم شد من اصفهان بودم، من دوباره در سال ۱۳۲۰ آمدم قم و مراجع قم در آن زمان آیت‌الله صدر، آیت‌الله حجت و آیت‌الله حاج سید محمدتقی خوانساری بودند، آیت‌الله حاج سیداحمد خوانساری هم در کنار آنان معروف بود اما شهریه نمی‌داد، شاید گاهی مواقع اگر کسی به ایشان مراجعه می‌کرد ایشان هم به بعضیها کمک می‌کرد اما شهریه نمی‌داد، ما پنج‌شنبه جمعه‌ها پیش ایشان شوارق می‌خواندیم، ما سه‌نفر بودیم من و آقای حاج شیخ‌اسدالله نوراللهی (نجف‌آبادی) و آقای شیخ علی اصغر شاهرودی می‌رفتیم در منزل ایشان شوارق می‌خواندیم، من با آیت‌الله خوانساری مانوس بودم، ایشان مرجع و مشارالبنان بودند، در نماز جماعتشان خیلی از رجال و وجوه می‌رفتند آنها که وسواسی بودند و جاهای دیگر به دلشان نمی‌چسبید می‌رفتند نماز حاج سیداحمد خوانساری، من و مرحوم آقای مطهری هم در نماز ایشان شرکت می‌کردیم، ایشان در همین مسجد اول بازار نماز می‌خواندند. بعد که ایشان رفتند تهران آیت‌الله داماد در آن مسجد نماز می‌خواندند و الان پسرشان آقای آسیدعلی محقق داماد در آنجا نماز می‌خوانند، بالاخره علما و فضلا معمولاً نماز ایشان می‌رفتند، ولی آنان که حوزه را اداره می‌کردند و شهریه می‌دادند این سه بزرگوار بودند: آیت‌الله صدر، آیت‌الله حجت و آیت‌الله سید محمدتقی خوانساری، آن وقت معروف بود که حوزه هشتصد طلبه دارد، هریک از این آقایان در ماه پانزده قران (ریال) به هر طلبه شهریه می‌دادند، اما ثبت‌نامش یک مقدار مشکل بود، باید افراد مختلف را می‌دید تا شهریه درست می‌شد.

من یادم هست که آیت‌الله صدر یک وقت گفته بودند طلبه‌هایی که مثلاً امتیاز دارند و خوبند یک چیزی اضافه به آنها داده شود اما دیگران بایشان همراهی نکردند، ایشان خودش حوزه امتحانی قرارداد و گفتند اگر کسی نمره خوب بیاورد غیر از آن پانزده قران مبلغی اضافه به او می‌دهند، یکی از ممتحنین آن حوزه آیت‌الله حاج سیداحمد زنجانی بود یکی از آنها نیز آیت‌الله خمینی بود، و خیلی هم با دقت امتحان می‌گرفتند، من رفتم امتحان دادم نمره ۱۶ به من دادند، آن وقت بنا بود که از ده به بعد هر یک نمره یک قران به شهریه اضافه کنند، بالنتیجه شهریه من از آقای صدر از



پانزده قران به ۲۱ قران افزایش یافت.

هر یک از سه بزرگوار مریدهای خاصی داشتند، خودشان با هم گرم بودند جنگ و دعوا نداشتند، اما مریدها همان وقتها که ما تازه آمده بودیم قم یک اشعاری به نفع یا علیه هم ساخته بودند و این اشعار در دهان طلبه‌ها بود، مثلاً راجع به مرحوم حجت می‌گفتند: «سیدنا الحجه ذوالجلاله الله یشفیه من الکساله»، و یا... در آن زمان آیت‌الله حاج شیخ محمدعلی اراکی ملازم آیت‌الله حاج سید محمدتقی خوانساری بود، معروف بود که آنان هم مباحثه بوده‌اند ولی از بس به ایشان علاقه‌مند بود درس ایشان هم می‌آمد، حتی دخترش را با اینکه آقای حاج سیدمحمدتقی زن داشت به ازدواج ایشان درآورده بود.

××× پاورقی ×××

۱- آیات ثلاث: آیت‌الله حاج سید محمدتقی خوانساری، متوفی در سال ۱۳۷۱ ه.ق، مدفون در حرم مطهر حضرت معصومه (س)، آیت‌الله حجت کوه‌کمره‌ای، متوفی در سال ۱۳۷۲ ه.ق، مدفون در مدرسه حجتیه قم، آیت‌الله سید صدرالدین صدر، متوفی در سال ۱۳۷۳ ه.ق، مدفون در حرم مطهر حضرت معصومه (س).

## شرکت در درس آیت‌الله حجت، آیت‌الله صدر و آیت‌الله شاهرودی

قبل از اینکه آیت‌الله آقای بروجردی به قم بیایند با مرحوم آقای مطهری می‌رفتیم درس آقای حجت، موضوع بحث «اقل و اکثر» بود، من این‌را توصیه می‌کنم به آقایان طلاب که درسها را «پیش‌مطالعه» کنند، پیش مطالعه خیلی موثر است که وقتی وارد جلسه درس می‌شوند با بصیرت وارد بشوند، من با مرحوم آقای مطهری کفایه را مباحثه می‌کردیم بعد می‌رفتیم درس مرحوم آقای حجت، آن وقت یادم هست ایشان در مساله «ملاقی و ملاقا»ی کفایه مرحوم آخوند بنا بود بحث کنند، آنجا چندتا ضمیر و کلمات مشابه دارد که درک عبارت را مشکل می‌کند، مرحوم آقای حجت فرمودند بله فردا بحث ملاقی و ملاقا هست و هر کسی فردا عبارت کفایه را صحیح بخواند من ده تومان به او جایزه می‌دهم - ده تومان آن وقت خیلی بود شهریه طلبه‌ها در ماه (از هر یک از مراجع) پانزده قران بود - من و آقای مطهری هر دو عبارت را بلد بودیم با هم مباحثه کرده بودیم، آقای مطهری گفت: آقا گوش بدهید که من الان می‌خوانم، ایشان گفتند گوش کن، برو مطالعه کن، فردا بیابخوان - مرحوم آقای حجت یکی از خصوصیات درسش این بود که یک مطلبی را که می‌خواست بگوید خیلی به آن جلوه می‌داد اگر مطلب کوچک هم بود خیلی به آن پر و بال می‌داد که طرف مرعوب می‌شد - آقای مطهری گفت آقا من همین الان می‌توانم بخوانم، ایشان با اخم گفت خوب بخوان. آقای مطهری هم همان‌جا عبارت را خواند، آقای حجت به یک آقایی گفت ده تومان به ایشان بدهید ایشان درست خواند، بالاخره همان وقت ده تومان به آقای مطهری دادند، ما حدود ده‌ماه در درس آقای حجت شرکت کردیم، بعد وقتی که مرحوم آقای بروجردی به قم آمد رفتیم درس آقای بروجردی، البته قبل از آقای حجت من درس مرحوم آقای صدر را هم یک سالی شبها می‌رفتم اما خیلی مطالعه نمی‌کردم چون هنوز درس خارج برایم زود بود، این در همان اوایل و زمانی بود که تازه به قم آمده بودم و سطح می‌خواندم، حدود یک‌سال و نیم هم درس آیت‌الله آشیخ عباسعلی شاهرودی رفتم (رحمه‌الله‌علیه) ایشان هم خیلی خوش‌بین بود، یک مطلب را که می‌گفت گویا برای اشکال کردن مطرح می‌کرد، یک حرف را که از آخوند (صاحب کفایه) نقل می‌کرد بعد می‌فرمود و «یرد علیه اولاً و ثانیاً و ثالثاً» و گاهی ده پانزده اشکال می‌کرد، ایشان هر سه چهار ماه یک بار ده پانزده قران به شاگردهایش می‌داد، البته ما برای پولش

نمی‌رفتیم برای درس می‌رفتیم، ولی عرض کردم سطح را هنوز آن‌جور که باید مسلط نشده بودم، درسهای خارج می‌رفتیم از باب اینکه راهنما نداشتیم، و من به آقایان توصیه می‌کنم که سطح را خوب بخوانند که درس خارج درس اجتهاد است، درسی است که باید آنجا خودشان اهل نظر باشند، اتخاذ فتوا بکنند، و توصیه می‌کنم شاگردها به فکر خودشان اعتماد داشته باشند، در مسائل خودشان فکر کنند، مقلد استاد نباشند، خودشان در مساله اتخاذ نظر بکنند بعد بروند ببینند استاد چیز تازه‌ای دارد یا نه، خلاصه مساله پیش مطالعه و پیش‌مباحثه برای اینکه انسان خوب درس بخواند خیلی اثر دارد. علی‌ای حال علمایی که آن وقت حوزه را اداره می‌کردند همین سه‌نفر بزرگوار بودند، در کنارشان حاج سیداحمد خوانساری و آشیخ‌عباسعلی شاهرودی و شاید بعضی دیگر هم بودند که یک درس خارج مختصری داشتند.

س: لطفا بفرمایید شاگردان مشهور آیات ثلاث چه کسانی بودند و مردم در آن زمان از چه کسانی تقلید می‌کردند و بویژه حضرتعالی از چه کسی تقلید می‌کردید؟

ج: از شاگردان مشهور آیات ثلاث الان کسی را به یاد ندارم ولی هر کدام شاگردهایشان به صدنفر نمی‌رسید، آقای حجت شاید صدنفر شاگرد داشت، آقای صدر هفتاد هشتاد نفر و آقای حاج سید محمدتقی خوانساری هم چهل پنجاه نفر، درس خارج‌خوان آن زمان کم بود، در درس آقای صدر حاج آقا رضا پسر ایشان جزو مستشکلین بود، و اما مردم آن وقت معمولاً همه از آیت‌الله حاج سید ابوالحسن اصفهانی (۱) تقلید می‌کردند، ولی من و آقای مطهری آن وقت حاشیه‌های مرحوم آقای بروجردی بر عروه را می‌دیدیم و به نظر می‌آمد که حاشیه‌های دقیقی است، چون به مبنای مسائل اشاره داشت و به ذهنمان می‌آمد که شاید آقای بروجردی اعلم باشد، آن وقت ما احتیاط می‌کردیم بین آسید ابوالحسن و آقای بروجردی، بعد کم‌کم اسم حاج آقا حسین قمی هم که در کربلا بود سر زبانها افتاد، علی‌ای حال این سه‌نفر در تقلید مشارالین بودند، از علمای قم آقای حجت قمی مقلد داشت، آقای آسید محمدتقی هم داشت اما خیلی کم، آقای صدر را من اصلاً نشنیده بودم که مقلد داشته باشد. اما کسی که در میان مردم شهرت داشت آسید ابوالحسن اصفهانی بود، آقای بروجردی هم بیشتر در بروجرد و آقای حاج آقا حسین قمی هم در کربلا مقلد داشتند، من و آقای مطهری روی این اصل در مسائل احتیاط می‌کردیم.

× × × پاورقی × × ×

۱ - متوفای سال ۱۳۶۵ ه.ق، مدفون در حرم مطهر امیرالمومنین حضرت علی (ع) در نجف اشرف.

## شرکت در درس آیت‌الله یثربی کاشانی

س: گویا جنابعالی نزد مرحوم آیت‌الله آقای حاج میر سیدعلی یثربی کاشانی نیز درس خوانده‌اید، اگر خاطره‌ای از ایشان دارید بیان فرمایید.

ج: آری، مرحوم آیت‌الله یثربی از شاگردان خیلی خوب مرحوم آیت‌الله آقای حاج آقا ضیاء الدین عراقی در نجف بوده‌اند، بعد از نجف به قم آمده‌اند و در زمان حیات مرحوم آیت‌الله حائری موسس حوزه علمیه قم یکی از مدرسین عالی‌رتبه قم بوده‌اند، ایشان خیلی بحاث و خوش‌بیان و شاگردپرور بوده‌اند و مرحوم امام و آیت‌الله داماد از شاگردان خوب ایشان بوده‌اند، سپس ایشان ساکن کاشان شده بودند. پس از رحلت مرحوم آیت‌الله اصفهانی که مردم نوعاً در تقلید به آیت‌الله بروجردی مراجعه کردند اتفاقاً آیت‌الله بروجردی باقی ماندن بر تقلید از میت را اشکال می‌کردند، در همان زمان آیت‌الله یثربی به قم می‌آیند و در مساله بقاء بر میت با آیت‌الله بروجردی بحث کرده و ایشان را به جواز بقای بر میت قانع می‌کنند و در این جریان مرحوم امام نیز نقش داشتند، و ضمناً

درس اصول هم شروع کردند از اول مبحث برائت که جمع زیادی در درس ایشان و از جمله من و شهید مطهری حاضر می شدیم، پس از مدتی ایشان از ناحیه خانواده خود تحت فشار قرار گرفتند و به کاشان برگشتند، و پس از چندی از ناحیه مرحوم آیت الله بروجردی جمعی از جمله من مامور شدیم به کاشان برویم و از ناحیه آیت الله بروجردی ایشان را به قم برگردانیم ولی بالاخره نتوانستند به قم برگردند. ایشان یک بار هم به اصفهان سفر کردند و من در اصفهان از ایشان دیدن کردم و ایشان هم به نجف آباد به عنوان بازدید تشریف آوردند و من از ایشان پذیرایی مفصلی کردم. گاهی روی شوخی می گفتند: آشیخ حسینعلی، من که نمک به حرام نیستم و سور نجف آباد را فراموش نکرده ام. ایشان نقل می کردند وقتی که می خواستم از نجف به ایران بیایم استاد من مرحوم آقای حاج آقا ضیاء عراقی به من گفتند: مرحوم آقای آخوند خراسانی بهترین شاگرد خود آقای حاج میر سیدعلی یزدی را به ایران فرستاد، من هم تو را که بهترین شاگرد من هستی به ایران می فرستم، اگر با ایشان برخورد کردی دوست دارم با ایشان بحث مفصلی انجام دهی. من در کاشان و ایشان در یزد و من مایوس بودم از اینکه ایشان را ببینم، تا اینکه تصادفاً شبی دیر وقت کسی درب خانه ما را زد و من خودم در را باز کردم دیدم سید محترمی است، گفتند اجازه می فرمایید وارد شوم، گفتم بفرمایید، پس از ورود گفتند از یزد عازم تهران بودیم ماشین ما در اینجا خراب شد، رفقا در گاراژ ماندند من هم سراغ منزل عالم محل را گرفتم منزل شما را نشان دادند، گفتم جناب عالی؟ گفتند میر سید علی یزدی هستم. پس از تعارفات معمول سخن مرحوم آقای عراقی را نقل کردم و با ایشان بحث مفصلی به راه انداختم و انصافاً ایشان را خیلی قوی یافتم. مرحوم آقای یثربی همه سیاستها و حوادث جهان را مستند به انگلیسیها می دانستند و کوچکترین حادثه را نیز به آنها نسبت می دادند، ایشان می فرمودند در زمان توده بازیهای ایران، دکتر یزدی معروف که از سران حزب توده بود برای تبلیغ به کاشان آمده بود و چون پسر خاله من بود سری هم به خانه من زد، من به او گفتم: خدا لعنت کند انگلیسیها را که این توده بازیهها را راه انداخته اند، او گفت ما را که به شوروی نسبت می دهند، گفتم همه این بازیهها مربوط به انگلیس است، تو هم انگلیسی هستی.

## «فصل سوم: آیت الله العظمی بروجردی و مرجعیت عامه»

(۱۳۴۰ - ۱۳۲۶ ه.ش)

- × ویژگیهای درسی و روش تربیتی
- × ریاست عامه و مرجعیت فراگیر
- × خدمات آیت الله بروجردی
- × تقریب بین مذاهب و اصلاحات حوزه
- × رابطه آیت الله بروجردی با آیت الله کاشانی و فدائیان اسلام
- × مبارزه با حزب توده و بهائیت

## آشنایی با آیت الله بروجردی

من و آقای مطهری خیلی دلمان می خواست از نزدیک آیت الله بروجردی را ببینیم، در یک تابستان آقای مطهری با حاج آقا صدر کلباسی رفتند بروجرد سال بعد هم من رفتم، آن سال تابستان من حدود چهل روز در بروجرد ماندم و در درس آقای بروجردی شرکت می کردم، ایشان خارج مکاسب

محرمه را می‌گفتند، موضوع درس «ولایت از قبل جائز» بود و تقریباً پنجاه‌شصت نفر همه ریش سفید از علما در درس ایشان شرکت می‌کردند، یک پیرمردی بود می‌گفت من پانزده سال از آقای بروجردی بزرگترم، می‌گفت من درسهایم را در اصفهان خوانده بودم و برگشتم بروجردی آقای بروجردی سیوطی می‌خواند. آن وقت این پیرمردها می‌آمدند درس آقای بروجردی خیلی به ترتیب می‌نشستند هر کس جایش معین بود، ما که یک بچه طلبه بودیم حق نداشتیم در ردیف علما بنشینیم ما وسط اتاق می‌نشستیم، یک اتاق بزرگ که وسطش ستون بود، این حوزه درس آیت‌الله بروجردی بود.

س: همه‌شان اهل بروجردی بودند یا اینکه از شهرستانهای مختلف آمده بودند؟  
ج: بروجردی سابقه حوزوی داشت، آخوندهای مسن در آن زیاد بودند، معلوم می‌شد آنجا جلوتر حوزه داشته و اینها بقایای حوزه سابق بودند، درس آقای بروجردی دوسه نفر مستشکل داشت، یکی حاج شیخ‌علی خرم‌آبادی که شاید بهترین شاگرد آقای بروجردی بود و آقای بروجردی به او خیلی عنایت داشت، دیگری حاج شیخ بهاء‌الدین حجتی بروجردی بود که آقای بروجردی به ایشان هم عنایت داشت تا جایی که وقتی ایشان آمدند قم هنوز به نظرشان نمی‌آمد که در قم افرادی فاضل باشند گاهی اوقات که صحبت می‌کردند می‌فرمودند خوب است درس، تقریر داشته باشد، در نجف آقای آخوند درس را که می‌گفت بعد شاگردهای خوب ایشان هر کدام یک حوزه تقریر داشتند و برای دیگران درس را تقریر می‌کردند، بعد اظهار می‌کردند که خوب است آن دونفر از بروجردی بیایند اینجا که مثلاً درس را تقریر کنند، یک سیدی هم بود به نام آقای حاج سیداسماعیل که اشکالهای خوبی به آقای بروجردی می‌گرفت، آقای بروجردی هم برایش احترام قائل بود.

## ویژگیهای درسی و روش تربیتی آیت‌الله بروجردی

ما از بیان روان و ساده آیت‌الله بروجردی خیلی خوشمان می‌آمد، درس ایشان این‌گونه بود که اولاً مطالعه کرده بود، ثانیاً یک جوری می‌گفت که طلبه‌ها بفهمند، به قول خودش می‌گفت درس نباید با عبارات گیج‌کننده همراه باشد، تکرار هم ماشاءالله زیاد داشت، عبارتها را «کان یکون» معنا می‌کرد، خیلی معطل می‌کرد، یک مساله را گاهی روز شنبه که مطرح می‌کرد تا روز چهارشنبه به آن ور می‌رفت، مثلاً می‌دید یک نکته مساله مانده برای اینکه آن نکته را بگوید فردا می‌آمد آن مطلب را دوباره از سر می‌گرفت.

اگر آقایان دیده باشند در این «نهایه‌الاصول» که من از تقریرات درسی ایشان نوشته‌ام عبارت ثانیاً و ثالثاً و رابعاً همه مال ایشان است، البته آن وقت که من نهایه‌الاصول را نوشتم ابتدای کارم بود نوشتن خیلی بلد نبودم مقداری مطالب که یادم مانده بود نوشتم، و به طور کلی آن وقت که آقای بروجردی آمد قم درس نوشتن در قم معمول نبود، مرحوم آیت‌الله آقای داماد اصلاً با درس نوشتن مخالف بود و می‌گفت طلبه‌ها رابی سواد بار می‌آورد، آقای داماد عقیده‌اش این بود که طلبه‌ها به نوشته خود اتکا می‌کنند و بی‌سواد بار می‌آیند، ولی آقای بروجردی بر نوشتن تاکید می‌کردند و لذا وقتی من چندصفحه اوایل نهایه‌الاصول را نوشته بودم و به ایشان دادم ایشان به من یک قواره پارچه قبا و بیست تومان جایزه داد، نسبت به افراد دیگر هم ایشان این‌گونه بود، معمول ایشان این بود که طلبه‌ها را خیلی تشویق می‌کرد، من یادم هست همین بحث «صلات مسافر» را که از درسهای ایشان نوشتم و چاپ شده آقای بروجردی ضمن بحث، مساله «خروج الی ما دون المسافه» را در روزهای قبل مطرح کرده بودند، که اگر کسی در یک جا خواست ده روز بماند اما در نظر اوست که در این مدت به محلی که فاصله آن کمتر از چهار فرسخ است برود و برگردد نظر ایشان این بود که برای یک ساعت هم که شده جایز نیست و قصد اقامه به هم می‌خورد، من این مساله را

از درسهای ایشان نوشته بودم، تا اینکه تابستان شد و بعدش هم ماه رمضان و حدود چهار ماه بین درس فاصله افتاد، ایشان پس از شروع درسهای از بس به این مساله عنایت داشت و فتوای ایشان خلاف مشهور بود پس از شروع شدن درس گفتند فردا یک مساله ای که خیلی مهم است یعنی مساله «خروج الی ما دون المسافه» را می خواهم مطرح کنم آقایان مطالعه کنند، بعد از درس من به ایشان گفتم این مساله را که شما فرمودید، گفتند، شاید اشاره کردیم -البته گاهی اشاره هم می کردند- گفتم آقا شما فرموده اید من هم نوشته ام، گفتند گمان نمی کنم، گفتم آقا من نوشته ام، فرمودند که خوب بیاور ببینم، من هم نوشته را خدمت ایشان بردم، تند و قلم خورده و شکسته نوشته بودم با این حال همان دفتر را بردم دادم به ایشان، شیوه نوشتن من این گونه بود که حرف استاد را می نوشتم و خودم اگر اشکال داشتم زیر آن خط می کشیدم و می نوشتم، فردای آن روز اتفاقاً من دیر آمدم درس، قبل از درس ایشان می رفتیم درس اسفار آیت الله خمینی، بعد از درس با خود آقای خمینی می آمدم درس آقای بروجردی، آقای خمینی گاهی درس را طول می داد یا آقای بروجردی زودتر می آمد و لذا گاهی دیر به درس آقای بروجردی می رسیدیم، بعد که آمدم دیدم طلبه ها می گویند امروز نبودی آقای بروجردی برای تو خیلی معرکه کرد که: «این آقای آشیخ حسینعلی مطلب را خوب نوشته، قاعده نوشتن را خوب رعایت می کند، خط افقی کشیده مطالب ما را با مطالب خودش مخلوط نکرده»، بالاخره از نوشته من خیلی تعریف کرده بود و گفته بود پس ما این مساله را گفته ایم، ایشان هم نوشته حالا برویم مساله بعد، بعداً ایشان ۲۵۰ تومان روی دفتر من گذاشته بود و برای من فرستاد، آن روز ۲۵۰ تومان خیلی بود، منظور اینکه آقای بروجردی این جور تشویقها را داشت، نسبت به دیگران هم که درس می نوشتند به همین شکل تشویق می کرد.

خود ایشان می گفتند که من در سن بیست و پنج سالگی نکاتی را از درس خارج ریاض و قوانین که در اصفهان درس می گفتم یادداشت کرده ام که حالا از آنها استفاده می کنم، و این حرف درستی است چون انسان وقتی که جوان است ذهنش جوال است و اگر مطالبی را که به ذهنش می آید یادداشت کند در سنین بعد می تواند از آنها استفاده کند.

## چگونگی ورود و اقامت آیت الله بروجردی در قم

س: لطفا علت و چگونگی آمدن آیت الله العظمی بروجردی به قم را بیان فرمایید.  
 ج: آیت الله بروجردی در بروجرد که بود مرض فتق داشت، بعداً مرض ایشان خیلی خطرناک شده بود به شکلی که ایشان را در ماشین خوابانیده بودند تا برای معالجه به تهران ببرند، معروف بود -البته من این را از خودشان نشنیدم- به قم که رسیده بودند حالت گریه ای در ایشان پیدا شده و متوسل شده بودند به حضرت معصومه (س) و حال ایشان بهتر شده بود و توانسته بودند بنشینند، بعد ایشان را برده بودند به بیمارستان فیروزآبادی تهران، شاه هم رفته بود به دیدن ایشان، و علت اینکه شاه به دیدن آقای بروجردی رفته بود این بود که آقای بروجردی در عشایر و خوانین نفوذ عجیبی داشت، اگر ایشان یک حکمی می کرد عشایر آنجا همه قیام می کردند خیلی به ایشان ایمان داشتند، پیش از محمدرضا شاه پدرش رضاخان هم این را احساس کرده بود، و یک روز وقتی آقای بروجردی از مکه برمی گشته دم مرز ایشان را می گیرند و می آورند تهران، خبر این قضیه به عشایر می رسد و نزدیک بوده قیام کنند، رضاخان می گوید تحقیق کنید ببینید این کیست؟ تحقیقات می کنند بعد معلوم می شود که آقای بروجردی است و در عشایر پایگاه دارد، می گوید او را رها کنید هر جا می خواهد برود، بعد ایشان به مشهد می رود و از مشهد به بروجرد، مرحوم حاج آقا حسین قمی هم یک زمان راجع به حجاب و این مسائل اصرار داشت که در تهران با رضاخان ملاقات کند به همه جا متوسل شده بود و علما خیلی حمایت نکرده بودند، ایشان مرحوم

آقای حاج سید کاظم کرونلی پدر آسید ابوالحسن کرونلی را که تهران بود می فرستد پیش آقای بروجردی، آقای بروجردی تهدید می کند که اگر چنانچه خواسته های آقای قمی اجرا نشود من هم می آیم تهران، مثلاً یک چنین تهدیدی، آنها می دانستند که اگر او راه بیفتد عشایر راه می افتند، روی این اصل زود با آقای قمی صحبت کردند و بالاخره ایشان را فرستادند به کربلا، منظور این است که دولت یک حساب این جوری روی آقای بروجردی باز می کرد، چون لرها مسلح بودند و آنها اگر قیام می کردند بالاخره یک شورش می شد. محمدرضا شاه هم که دیدن آقای بروجردی رفت قدرت آقای بروجردی در لرستان و عشایر را می دانست، البته آن وقت دولتی ها با علما خیلی بد نبودند، شاه آمده بود دیدن آقای بروجردی و عکس هم گرفته بودند، بعد طلبه ها با آقایان در قم زمزمه کردند که یک کاری بکنند آقای بروجردی بیایند قم، حاج میرزا مهدی بروجردی که زمان حاج شیخ عبدالکریم همه کاره ایشان بود و در زمان آقایان ثلاث مسئولیت نداشت -ایشان پدر خانم آیت الله گلپایگانی می شد- رفته بود پیش آقای بروجردی و صحبت کرده بود که ایشان را بیاورد قم، بعد گفتند که آقای خمینی و دیگران هم رفتند پیش ایشان و برای آمدن به قم از ایشان دعوت کرده بودند، و بالاخره ایشان را راضی کرده بودند که بعد از بهبود کسالتشان به قم بیایند، ما هم خیلی خوشحال بودیم که ایشان به قم بیایند و با دیگران برای دعوت از ایشان برای آمدن به قم صحبت می کردیم، من یادم هست قبلش به آقای خمینی می گفتیم که از آقای بروجردی بخواهید به قم بیایند و ایشان گفتند می ترسیم سه تا آقا چهارتا بشود، باورش نمی آمد که آقای بروجردی بتواند کاری انجام دهد، ولی بعد که آقای بروجردی به قم آمده بود روزی ایشان فرمودند: «آقای بروجردی بیست سال دیر به قم آمد، درس ایشان جوری است که طلبه ها غیر مستقیم بدون اینکه بفهمند می بینند مجتهد شده اند»، این تعبیر آقای خمینی نسبت به درس آقای بروجردی بود، ایشان بیانش روان بود و تا جایی که احساس می کرد مطلب کاملاً روشن نشده آن را تکرار می کرد، حاج میرزا علی آقا شیرازی می گفت ایشان (آیت الله بروجردی) در اصفهان مطلبی را گفت ما می گفتیم آقا ما فهمیدیم، ایشان می گفت من هنوز خودم نفهمیده ام، می گویم خودم بفهمم! منظور این است که بزرگان دعوت کردند و ایشان از راه تهران آمدند قم، در ده فرسخی قم یعنی در علی آباد و کوشک نصرت از ایشان استقبال شد، علما هر یک هیاتها و افرادی را می فرستادند. من یادم هست یک اتوبوس هم مرحوم آیت الله حاج آقا مرتضی حائری گرفت، من و آقای مطهری جزو اتوبوس آقای حائری بودیم.

آنجا که آقای بروجردی پیاده شدند من جلوی ایشان ایستاده بودم، فرمودند شما مثل اینکه بروجرد بودید؟ گفتم بله آقا من تابستان در بروجرد خدمت شما بودم، البته در آن زمان ایشان هنوز اسم من را نمی دانستند.

## حوزه درسی آیت الله بروجردی و تدریس فقه و اصول

بالاخره ایشان آمدند قم و در خانه ای که بعداً منزل آقای داماد شد وارد شدند -جلوی منزل آقای شریعتمداری- بعد از آنجا منتقل شدند به منزل دیگری مجاور حمام اتابک، مرحوم آقای صدر (رحمه الله علیه) جای نمازش را در صحن به ایشان داد -ایشان در صحن نماز آبرومندی داشت- و در حقیقت خود ایشان (آیت الله صدر) ایثار کرد و رفت خانه نشین شد، آقای بروجردی به نماز جماعت می آمد و در خانه درس هم شروع کردند، درس فقه ایشان از کتاب اجاره بود و اصول را هم از اول شروع کردند، صبحها فقه می گفتند عصرها اصول، پنجاه شصت نفر در درس ایشان شرکت می کردند اما پنجاه شصت نفر چه کسانی بودند، مثلاً آقای گلپایگانی می آمد آقای خمینی می آمد آقای داماد می آمد، اینها که ایشان را دعوت کرده بودند می آمدند،

آقای مرعشی نجفی از آقای بروجردی خیلی تعریف می کرد گاهی هم پیش آقای بروجردی می آمد اما در درس ایشان شرکت نمی کرد. در آن زمان مرجع تقلید مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی در نجف بود، مردم وجوهاتشان رابه ایشان می دادند، بعدا معلوم شد آقای بروجردی در تهران که بوده یک عده از تجار تهران در همان بیمارستان با ایشان ملاقات کرده بودند وبه ایشان گفته بودند که اگر شما به قم بروید ما وجوهات را به شما می دهیم، لذا وقتی که ایشان به قم آمدند شهریه شروع کردند، دوسه ماه که شهریه دادند دیگر نتوانستند شهریه بدهند، خوانین منطقه خرم آباد هم که خیلی خانهای بزرگی بودند هفتاد هشتاد نفرشان آمده بودند قم می گفتند ما نمی گذاریم آیت الله بروجردی در قم بماند، آبروی ما آقای بروجردی است چرا آقای بروجردی در قم است؟ می خواستند ایشان را ببرند، آن وقت آقای خمینی و آقای میرزا محمدتقی اشراقی آمدند که جواب لرها را بدهند، در آن مجلس من هم بودم، به آنها می گفتند بابا آخر آقای بروجردی در قم که باشد آقای ایران است بروجرد که بیاید آقای بروجرد است، بعد یکی از آن خوانین گفت نه ایشان تنها آقای بروجرد نیست آقای خرم آباد هم هست! امیرزا محمدتقی اشراقی گفت باباجون خرم آباد به اندازه جمکران قم هم نیست حالا توهی خرم آباد خرم آباد می کنی! (البته ایشان اغراق می کرد) خود آقای بروجردی هم در جلسه بود، بالاخره خوانین را یک جوری قانعشان کردند رفتند وگرنه آنان آمده بودند آقای بروجردی را ببرند، ولی آقای بروجردی خیلی متاثر بود که شهریه نتوانسته بدهد، البته آن وقت که آقای بروجردی به قم آمد شهریه دیگر آقایان هم متزلزل و مختل شد، در آن زمان من یادم هست سه چهار ماه به طلبه ها خیلی بد گذشت، به ما هم از نظراقتصادی خیلی سخت می گذشت، اما هیچ وقت از درس سرد نشدیم. بالاخره شهریه آقای بروجردی جور نمی شد و آقای خمینی و دیگران به ایشان دلداری می دادند، می گفتند آقا طلبه ها که شما را برای پول نمی خواهند شما را برای درس می خواهند برای ایمان شما را می خواهند، وبه این شکل ایشان را دلگرم می کردند. البته طلبه ها هم در آن زمان زیاد شده بودند، معروف بود که این اواخر قم سه هزار طلبه دارد، از هشتصد نفر به سه هزار نفر رسیده بود.

مشکلات زندگی طلبه ها در آن زمان

**ادامه دارد...**



▶▶ **KIM eNews** ◀◀



MAC.G4 NisusWriter/ Kista InfoMedia/ KIM eNews/ kelk@chello.se/2000-12-15

■ خواننده گرامی؛ جهت تهیه شماره های پیشین خبرنامه به سایت های زیر مراجعه کنید.

آدرس سایت گويا: <http://www.gooya.com>

آدرس سایت مهدی: [www.mehdis.com](http://www.mehdis.com)

■ اطلاعیه ها و اخبار ویژه ی خود را جهت انعکاس در این خبرنامه برای ما ارسال دارید.